

## آستانگی فردیت : فضا، بازروایت خاطرات در مجموعه داستان *بودنیا* نوشته گلی ترقی

### چکیده

بی‌تردید در ادبیات مهاجرت، ارتباط بین فردیت و فضای ذهنی انکارناپذیر است. تعریف فرد از خود و تعریف دیگری از وی وابسته به فضای ذهنی است. این فضای ذهنی محصول عواطف، روان‌زخم و تجربیات فرد می‌باشد. در سرزمین بیگانه، فرد مهاجر نیاز بیشتری به فضای ذهنی احساس می‌کند، چرا که "خود وطنی" در میان انباشت ایماژهای مختلف از "خود" کمرنگ شده است و فرد حس سرگشتگی عمیقی را تجربه می‌کند. گلی ترقی (1318) در مجموعه داستان *بودنیا* رنج‌های زن جوانی را توصیف می‌کند که در پی اثبات ماهیت وجودی خود به درمان‌گرش در کلینیک روانی در حومه پاریس است. نویسنده نقش سرزمین بیگانه به‌عنوان نیروی جغرافیایی-فرهنگی-اجتماعی غالب، تاثیرات وطن و خاطرات گذشته بر روان فرد را ترسیم کرده است. چهارچوب نظری این تحقیق بر نظریات هنری لوفور (1901)، جامعه‌شناس و فیلسوف فرانسوی و ویکتور ویتز ترنر (1920) انسان‌شناس انگلیسی استوار است. لوفور با معرفی سه فضای شخصی، عمومی و ذهنی نوع جدیدی از اعمال قدرت را نشان می‌دهد که فرد را مجبور به بازساخت فردیت خود و انباشت ایماژهایی مختلف از "خود" می‌کند. همچنین، با استفاده از مفهوم آستانگی ترنر، حالت سرگشتگی فرد مهاجر توضیح داده می‌شود. این مقاله نشان می‌دهد چگونه وطن و خاطرات گذشته به منزله مرحله پیش‌از آستانگی تلقی می‌شود و چگونه این امر شخصیت داستان را به سوی نگارش خاطرات خود سوق می‌دهد.

واژگان کلیدی: فضا، فردیت، آستانگی، خاطر، گلی ترقی، *بودنیا*

Pre-print Version

### 1. مقدمه

مهاجرت، به‌مثابه بخش جدایی‌ناپذیر جامعه مدرن، تاثیرات بسزایی بر فردیت<sup>1</sup> و بازساخت آن دارد. مهاجر به دلیل رویارویی با ساختارهای ذهنی گوناگون ناچار به بازسازی فردیت خویش می‌شود، تا عضوی مفید از جامعه باشد. ماهیت قابل پذیرش زمانی اتفاق می‌افتد که مهاجر در بازتعریف خود<sup>2</sup> با کدهای اجتماعی و فرهنگی جامعه میزبان خود را به‌گونه‌ای نزدیک کند که با آن همسو و یکی پنداشته شود. این همسوسازی و یکسان‌پذیری<sup>3</sup> امری نمادین و غیرقابل تحقق از نظر جامعه میزبان و مهاجر است؛ مهاجر فردیت وطنی خود را بازسازی نمی‌کند و درعین حال جامعه میزبان هم وی را کاملاً خودی نمی‌پندارد، بنابراین همواره فاصله‌ای بین این دو وجود دارد. از مهمترین ابزارهای که برای همسان‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد، سیستم زبانی است که فرایند بازساخت فردیت مهاجر را سرعت می‌بخشد؛ هر چقدر با استفاده از سیستم زبانی، نشانه‌ها و کدهای گفتمان غالب در رفتارهای اجتماعی و شخصی مهاجر بیشتر نمود پیدا کند، صلاحیت مهاجر در تعاملات و زندگی اجتماعی بیشتر مورد تایید سرزمین میزبان قرار می‌گیرد. بنابراین، این گونه تصور می‌کنیم، که روایت کلامی فرد از خودش با بازتعریف خود و شناخت دیگری از وی رابطه مستقیم دارد. اما درعین حال کنش و واکنشی بین مهاجر و سرزمین میزبان شکل می‌گیرد که به موجب آن، فرایند بازساخت فردیت با چالش روبرو می‌شود و

<sup>1</sup> Subjectivity

<sup>2</sup> Self

<sup>3</sup> Homogeneous

گاهی مهاجر را بیشتر به سوی تنهایی و تروما سوق می‌دهد. همانندی به ظاهر رخ می‌دهد اما مهاجر معتقد است که جامعه میزبان هم باید قدمی برای شناخت فردیت واقعی وی بردارد و بخشی از وجودش را که در خاطراتش و با گذشته‌اش عجین شده همان طور که هست بپذیرد و از تغییر و یا تحریف آن اجتناب کند. هنگامی که جامعه پذیرنده مقاومت می‌کند، نیرویی درونی، مهاجر را به سمت بازپس‌گیری "خود واقعی" سوق می‌دهد و در این مرحله است که خاطرهنویسی و روایت خاطره بخشی از روایت مهاجرت می‌شود؛ مهاجر با بازروایت گذشته خود، فردیت به حاشیه رانده شده خویش را اصالت دوباره می‌بخشد.

گلی ترقی (1318) با نام اصلی زهره مقدم ترقی، نویسنده ایرانی مقیم فرانسه است. در بیشتر آثارش خاطره نویسی به چشم می‌خورد. در این شیوه نگارش به دلیل تصویرسازی، فضا سازی نویسنده و شباهت آن به زندگی روزمره انسان‌های عادی و دغدغه‌های آن‌ها، همزاد پنداری خواننده اثر با شخصیت‌های داستانی باعث درک بهتر داستان‌های ترقی می‌شود. هویت، گم‌گشتگی انسان‌ها و تلاش آن‌ها برای شناخت و بازتعریف خود، نقش خاطرات و گذشته در خاطرهنویسی و ساخت هویت فردی از مضامین اصلی نوشته‌های ترقی می‌باشند. آثارش شامل *جایی دیگر*، *خاطرات پراکنده*، *دو دنیا*، و *بازگشت می‌باشند*.

مجموعه داستان *دو دنیا*، در حقیقت ادامه کتاب *خاطرات پراکنده* می‌باشد که شامل هشت بخش "اولین روز"، "خانم‌ها"، "آن سوی دیوار"، "گل‌های شیراز"، "فرشته‌ها"، "پدر" و "آخرین روز" است. در این کتاب، راوی اثر که در آسایشگاهی در حومه پاریس بستری است، مجبور به بازساخت فردیت خویش می‌شود. در این بازتعریف از خود، وی سفری به گذشته را آغاز می‌کند و در این سفر خاطرات کودکی تا بزرگسالی، رنج‌ها، ملتنگی‌ها، شکست‌ها و توقعات دیگری از او و شناخت خود از خود را با استفاده از زبان مادری به نگارش درمی‌آورد.

هنری لوفور<sup>4</sup> (1901-1991)، فیلسوف مارکسیست، آگزیستانسیالیست و جامعه‌شناس فرانسوی، به بررسی سه نوع فضای روانی<sup>5</sup>، کالبدی<sup>6</sup> و اجتماعی<sup>7</sup> می‌پردازد که محصول روابط اجتماعی، فرهنگی و انسانی می‌باشند و در عین حال به‌مثابه ابزار قدرت عمل می‌کنند. از نظر وی، فضا بسان محفظه‌ای بسته و خالی نیست که با قراردادهای از پیش تعیین شده پر شده باشد (*تولید فضا 73*)، بلکه فراتر از مرزهای فیزیکی یک جغرافیا، یعنی پر از رویکردها و مناسبات اجتماعی است. در واقع، فضا محصول مناسبات اجتماعی، رفتار و کنش‌های انسانی و مجموعه‌ای از رفتارهای اجتماعی است.

ویکتور وینر ترنر<sup>8</sup> (1920-1983)، تحصیلات خویش را در رشته انسان‌شناسی در لندن به اتمام رساند. وی در آثار خود به بررسی رابطه بین جامعه و فرهنگ می‌پردازد. وی همچنین، در آثارش نشان می‌دهد چگونه نحوه زیست انسان‌ها به شکل‌دهی جامعه کمک می‌کند. از طرفی نمادهای فرهنگی و اجتماعی نیز محصول مشارکت بین افراد و جامعه هستند. وی با بهره‌گیری از نظریات آرنولد ون گنپ<sup>9</sup>، مرحله آستانگی<sup>10</sup> را که ایده‌ای بنیادین در مطالعات اجتماعی و

<sup>4</sup> Henri Lefebvre

<sup>5</sup> Mental

<sup>6</sup> Physical

<sup>7</sup> Social

<sup>8</sup> Victor Witter Turner

<sup>9</sup> Arnold Van Gennep

<sup>10</sup> Liminality

تغییرات فرهنگی است، توضیح می‌دهد. در این مرحله، افراد از نقش‌های اجتماعی پیشین خود جدا می‌شوند و در جستجوی تعریفی جدید از خود هستند. بررسی‌های ترنر، نقش آستانگی را در تحول فردی و بازسازی ساختارهای فرهنگی-اجتماعی نشان می‌دهد.

با توجه به توضیحات فوق، تحلیل حاضر با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و روش تحلیلی و توصیفی به بررسی مجموعه داستان *نو دنیا* می‌پردازد. هدف اصلی، پاسخ به این پرسش اساسی است که چرا فرد مهاجر پس از تطبیق و همسان سازی فضایی خود دچار نوعی خلا عاطفی و روانی می‌شود و چگونه آستانگی جغرافیایی-فرهنگی-اجتماعی باعث انزوای فرد و احساس از خودبیگانگی‌اش می‌شود؛ زبان مادری و خاطره‌نویسی از احساس درماندگی و واماندگی فرد مهاجر می‌کاهد و وی را به سمت فردیتی بینابینی<sup>11</sup> سوق می‌دهد. مقاله حاضر چشم‌انداز جدیدی را به روی مباحث به ظاهر شفاف فردیت و خاطره‌گویی به‌عنوان ابزار قدرت می‌گشاید.

## 2. پیشینه تحقیق

تاکنون در نشریات داخلی مقالاتی در مورد گلی ترقی به چاپ رسیده است. در "خوانش پست‌مدرن از *نودنیا* اثر گلی ترقی بر پایه اندیشه‌های هومی بابا" (2022) عبدالله آلوغیش و آمنه بختیاری به بررسی استعمارشدگی در معنای فرهنگی آن و پیامدهای آن نظیر تقلید، تجربه آوارگی روانی و احساس بی‌تعلقی به محیطی بیگانه می‌پردازند. به بیان نویسندگان حاضر، بررسی آستانگی در قلمروهای مکانی-زمانی و خودآگاهی شخصیت‌ها، بر نقش خاطرات گذشته و خود وطنی<sup>12</sup> تاکید دارد. بازسازی خاطرات در ارائه "خود" جدید و ورود به مرحله پس‌آستانگی ضروری است.

در مقاله‌ای با عنوان "از دو دنیا به شخصیت‌های دوقلو"<sup>13</sup> سیر تکاملی دوگانه در داستان گلی ترقی (2020)، تنا شرگیا<sup>14</sup> درباره آزادی انتخاب و مشکلاتی که فرد با آن‌ها مواجه می‌شود، می‌نویسد. ایده دوقلو اشاره به دو جنبه از "خود" می‌باشد که یکی از آن‌ها همگون و دیگری ناهمگون محسوب می‌شود. اگر روح طغیان‌گر شخصیت‌های داستانی به جستجوی "خود" واقعی بپردازند، دوگانگی مطرح شده برطرف می‌شود. در حالی که نویسندگان مقاله حاضر به بررسی ارتباط بین آستانگی جغرافیایی-فرهنگی-اجتماعی و آستانگی فردیت، روان‌زخم و فضای سوم ذهنی می‌پردازند.

در مقاله "تکنیک‌های ادبی و ضرب‌آهنگ‌های زندگی روزمره..." (2018)، جلال سخنور و عرفان رجبی با استفاده از نظریات هنری لوفور به بررسی بازنمایی‌های فضایی، فضاها و بازنمایی و پراکتیس‌های فضایی می‌پردازند. نویسندگان حاضر با بررسی نظریات لوفور، ارتباط بین تولید فضا و آستانگی اجتماعی و فرهنگی را نشان می‌دهند؛ تعریف فرد از فضا و انتخاب نقش‌های اجتماعی ارتباطی مستقیم با تعریف وی از خویشتن و فضای اجتماعی دارد. همچنین، فضای عمومی جامعه محصول مشارکت افراد است؛ روابط و مناسبات اجتماعی هم در بازساخت فردیت و جهت‌گیری خاص در شناخت فرد از خود و اطرافش نقش دارند.

<sup>11</sup> In-between subjectivity

<sup>12</sup> The Rooted Self

<sup>13</sup> Twins

<sup>14</sup> Tea Shurgaia

در مقاله "پیچ و خم شگفت‌انگیز گذشته: مطالعه نوستالژی در داستان کوتاه گلی ترقی" (2014)، فاطمه پورجعفری به بررسی نوستالژی و تعلق خاطر شدید به گذشته می‌پردازد. با یادآوری خاطرات گذشته، فرد مهاجر، با وجود احساس انزوا و افسردگی که گاه‌وی را احاطه می‌کند، احساس رهایی و رستگاری پیدا می‌کند. لیکن نویسندگان مقاله حاضر، نشان می‌دهند که چگونه آستانگی اجتماعی-فرهنگی در سرزمین میزبان و انباشت ایماژهای مختلف از "خود" منجر به احساس سرگشتگی، روان زخم و عدم تعلق می‌شود؛ بازسازی خاطرات راه رهایی از آستانگی است.

در مقاله‌ای با عنوان "گیرکردن بین دودنیا: هیبریدیتی<sup>15</sup> و شناخت هویت میانه‌ای<sup>16</sup> در رمان *دودنیا* به قلم گلی ترقی" (2014)، ناصر شبانکاری و بهار محرابی درباره مشکلات زنان مهاجر می‌نویسند. نقش خاطرات گذشته در شکل‌گیری هویت هیبریدی بر اساس نظریات هومی بابا مورد بررسی قرار می‌گیرد. محققان با بهره‌گیری از عنصر خاطره، هویت چندلایه فرد مهاجر را رمزگشایی می‌کنند و از این راه به لایه‌های پنهان ذهنی که منجر به روان زخم می‌شوند، دسترسی می‌یابند. اما نویسندگان مقاله حاضر، نشان می‌دهند که چگونه آستانگی، فضایی ذهنی ایجاد می‌کند که فرد به ارائه "خود"های ساخته شده از خویشتن می‌پردازد؛ یعنی روایت خاطره، به فرد این امکان را می‌دهد که جایگاه خود را در سرزمین مادری و میزبان بازتعریف کند و از این طریق در فرآیند همانندسازی موفق‌تر عمل کند.

در مقاله "مقایسه ساختار بازگشت زمانی در رمان *دودنیا* نوشته گلی ترقی... (2013)"، احمدرضا صاعدی، نرگس گنجی و فرزانه حاجی قاسمی با تکیه بر دیدگاه ژرار ژانت<sup>17</sup> به بررسی تقسیم‌بندی زمان روایت می‌پردازند. در این تقسیم‌بندی، بدون در نظر گرفتن عواطف، محققین به بررسی ساختار روایت به دو صورت گذشته‌نگر و آینده‌نگر می‌پردازند؛ همچنین برای هر زمان متن و رمان داستان اهمیت به سزایی دارد. درحالی‌که نویسندگان حاضر به نقش عواطف در مرحله گذار از آستانگی، توجه بیشتری نشان می‌دهند؛ یعنی برهم‌انباشتگی ایماژهای مختلف از "خود" نتیجه آستانگی در فضای عمومی جامعه است که منجر به آستانگی عاطفی، روان‌زخم و انزوای اجتماعی فرد می‌شود.

### 3. چهارچوب نظری: فردیت جغرافیایی/اجتماعی و فرهنگی

از آنجایی‌که نویسندگان پژوهش حاضر در صدد بررسی تعامل بین فردیت و جغرافیا/فضا و تاثیر بازساخت خاطرات گذشته بر فردیت در ادبیات مهاجرت می‌باشند، رویکرد میان رشته‌ای را انتخاب کرده‌اند که نتایج حاصل از این پژوهش در حوزه‌های جامعه‌شناسی و مهاجرت نیز مفید واقع شود. و از آنجایی‌که در ایران پژوهش‌های معدودی در این زمینه انجام گرفته است، ضرورت انجام این پژوهش بیشتر احساس می‌شود. هنری لوفور از چهره‌های شناخته‌شده جامعه‌شناسی و نظریه‌پرداز معروف در حوزه تولید فضا است. در این راستا، مقاله حاضر ارتباط بین بازتولید فردیت و بازتولید فضای ذهن که لوفور از آن به‌عنوان فضای سوم نام می‌برد را نشان می‌دهد.

از دیدگاه لوفور، فضا به‌مثابه ماهیتی اجتماعی در تعریف انسان از خود و همچنین تعریف دیگری از او نقش بسزایی دارد؛ فضا به‌عنوان عاملی در اجرای نشانه‌های فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی گفتمان غالب محسوب می‌شود و در

<sup>15</sup> Hybridity

<sup>16</sup> In-between Identity

<sup>17</sup> Gérard Genette

اهلی‌سازی و همگون‌سازی افراد با یکدیگر نقش مهمی را ایفا می‌کند. اما وی در مطالعات خود نیز درباره نقش انسان در تعیین سرنوشت خویش سخن می‌گوید: انسان‌ها باید تعیین‌کننده سرنوشت، و سبک زندگی خود باشند و باعث تغییر فضای اطرافشان شوند (درآمدی بر تولید فضا 68). به همین دلیل در فضایی عمومی امکان تشکیل نیروهای مخالف و موافق وجود دارد، وقتی نیروی غالب اجازه ظهور برابر به گفتمان حاشیه‌ای را ندهد، افراد به ناچار به دنیای ذهنی خلق شده خویش پناه می‌برند، تا احساس ارزشمندی و تعلق خاطر به فردیت خویش را حفظ کنند. به اعتقاد استفن رابینسون<sup>18</sup>، برای ایجاد شفافیت فضایی، نموده‌های جامعه باید در ذهن افراد آن جامعه منعکس و نهادینه شوند (3)؛ رابطه بین فرد و مکان رابطه‌ای دو سویه است.

از سوی دیگر، مفهوم "آستانگی" که اولین بار توسط آرنولد ون گنپ ابداع شد و بعدها توسط ویکتور ترنر مورد استفاده قرار گرفت، نقش کلیدی در توضیح دلایل ایجاد فضای سوم ذهنی دارد. مرحله آستانگی در مهاجرت زیستن در زمان حال و جامعه مقصد تلقی می‌شود، همانطور که ترنر بیان می‌دارد، در مرحله آستانگی، فرد در شبکه‌ای از طبقه‌بندی‌های مختلف فرهنگی و فضایی قرار می‌گیرد و باید موضع خود را نسبت به هر کدام مشخص کند (359). نویسندگان پژوهش حاضر، این مرحله گذار را در مهاجرت به سه بخش پیش‌از آستانگی<sup>19</sup>، آستانگی<sup>20</sup> و پس‌از آستانگی<sup>21</sup> تقسیم می‌کنند؛ مرحله پیش‌از آستانگی به بررسی عواملی می‌پردازد که فرد مهاجر را به ناهمگونی با دیگری در جامعه مقصد و احساس انزوا و نیاز به ساخت دنیای ذهنی خود سوق می‌دهد. مرحله آستانگی جدال بین "خود" ساخته شده در مقصد و "خود" وطنی است، و یا جدال بین انباشت‌های ایماژهایی از "خود"<sup>22</sup> را نشان می‌دهد که فرد مهاجر نیاز به بازساخت دنیای ذهنی خود و ارائه آن به جامعه مقصد را در خود احساس می‌کند تا بتواند سلامت روان خود را تضمین کند؛ نگارش خاطرات گذشته به بازساخت "خود" کمرنگ شده منجر می‌شود، و ورود مجدد به جامعه برای کسب زندگی عادی را آسان‌تر می‌سازد. در مرحله پس‌از آستانگی فرد مهاجر، در جدالی ذهنی بین کدهای فرهنگی و اجتماعی سرزمین مادری و میزبان رهایی نسبی را تجربه می‌کند. ویکتور ترنر حالت روانی فرد مهاجر را با مرحله آستانگی یکسان می‌پندارد. آستانگی به مثابه سازوکاری در دیالکتیک درون و بیرون است؛ درون به معنی وطن و آموزه‌های وطنی است که تعیین‌کننده ماهیت وجودی یعنی خود درونی و تثبیت شده است؛ اما بیرون به مجموعه رسوم جامعه مقصد اشاره دارد که منجر به برهم‌نمایی "خود"های مختلف می‌شوند.

بازنمایی خاطره و بازساخت فردیت رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند. فرد مهاجر، از سویی با تکیه بر خاطرات گذشته، تعریف مشخصی از خود دارد که این تعریف در گذر زمان، تثبیت شده و در روابط اجتماعی و شخصی نمود پیدا کرده است؛ به بیانی دیگر، چنین تعریفی نه تنها توسط فرد قابل باور است، بلکه دیگران نیز وی را بر اساس همان مشخصه‌ها می‌شناسند و تعریف می‌کنند. هر گونه تغییر، تحریف و بازنمایی به شکلی جدید باعث ابهام در فرد و اطرافیان وی می‌-

<sup>18</sup> Stephen Cory Robinson

<sup>19</sup> Pre-liminality

<sup>20</sup> Liminality

<sup>21</sup> Post liminality

<sup>22</sup> Self-superimposition

شود؛ وی را متزلزل و غیرقابل اعتماد نشان می‌دهد. اما این مطلب که مرور خاطرات متغیر است و وابسته به مکان، زمان، و حالات روحی و روانی فرد است، نادیده گرفته می‌شود، بدین مفهوم که روایت خاطره‌گونه بیشتر به تمایلات فرد و شناخت وی بستگی دارد و شاید یا بر اساس واقعیت نباشد یا واقعیت تحریف شده باشد.

#### 4. آستانگی جغرافیایی-فرهنگی-اجتماعی: بازساخت فردیت

مرحله آستانگی در حقیقت جدالی است بین خودی و دیگری، بین خودوطنی و خودناخواسته، بین بودن و شدن، که سفری ناتمام در بازساخت فردیت می‌باشد. در مجموعه داستان *دو نیا*، ترقی هنرمندانه این جدال را برای خواننده اثر به تصویر کشیده است. از همان صفحات اول، خواننده با دردهای راوی همزاد پنداری می‌کند، گویی خود در این جدال نابرابر گرفتار است و باید راهی برای کمرنگ کردن نقش سرزمین میزبان به عنوان نیروی جغرافیایی-اجتماعی-فرهنگی غالب پیدا کند. شخصیت داستان در رفت و آمدی مداوم بین حال و گذشته است، حال به معنی پذیرش نیروی غالب است، در حالیکه گذشته به عنوان نیرویی پنهان در انتظار زمانی برای ظهور است و در حفظ فردیت شخص نقش مهمی را ایفا می‌کند: «دستور جدید: باید هر روز صبح در باغ گردش کنم و ناهارم را با دیگران سر میز بخورم. نه» (ترقی، دو نیا 16). راوی داستان در حال از هم پاشیدگی است. اگر قوانین مقصد را بپذیرد که در این داستان نماینده مقصد کلینیک روانی است، اجازه ورود وی به جامعه صادر می‌شود. اما از نظر راوی پذیرش، نوعی خیانت به "خود وطنی" است. راوی جدایی از جامعه و انزوا را به فراموشی اصالت وجودی خود ترجیح می‌دهد. راوی نوعی جنگ علیه خود را شروع کرده است، گویی رنج و اندوه نوعی تنبیه برای اوست. آستانگی دارای دو بعد فیزیکی و روانی است؛ در بعد فیزیکی فرد در فضای عمومی جامعه قرار می‌گیرد و مجبور به ارائه بازتعریفی از خود است که باید مطابق با اصول فضای عمومی مقصد باشد.

از بعد روانی و عاطفی، راوی در جستجوی باز تعریفی از "خود" است. از این رو گمان می‌برد جدایی از آموزه-های مقصد، ارتباط عمیق‌تری را با دنیای درونی به ارمغان می‌آورد. این دنیای درونی و ذهنی که لوفور آن را فضای سوم می‌نامد، محل تلاقی و برهم‌انباشتگی ایماژهای ساخته‌شده از "خود" نیز می‌باشد. در فضای سوم هم مهاجر تجربه آستانگی را دارد که به سه شکل: پیش‌آستانگی، آستانگی و پس‌آستانگی دیده می‌شود. مرحله پیش‌آستانگی، مرحله‌ای است که راوی جدایی را در هر دو بعد فیزیکی و ذهنی تجربه می‌کند، اما بعد ذهنی برایش به مراتب دردناک‌تر می‌باشد. ترک وطن، خانواده، عادات، زندگی روزمره و سرگرمی‌ها از مصادیق جدایی در بعد فیزیکی می‌باشد. همچنین، راوی در این بعد باز هم جدایی را تجربه می‌کند، هنگامیکه در کلینیک روانی بستری می‌شود، با وجود اینکه تمام تلاش خود را برای تطبیق فضایی انجام داده است، بار دیگر از زندگی اجتماعی خود محروم می‌شود. در بعد ذهنی، راوی نوعی مرگ نمادین را تجربه می‌کند که به خاطر جدایی فیزیکی و غم غربت، روان زخمی عمیق در ناخودآگاه وی شکل می‌گیرد، که تدریجاً وی را بی‌علاقه به محیط اطرافش می‌کند. نگاه منفی وی به آدم‌های اطرافش، نشخوارهای ذهنی‌اش در مواجهه با واقعیت فضایی و تلاش وی برای جستجوی "خود" گم‌شده‌اش از طریق سیستم زبان مادری محصول این روان زخم ذهنی است:

من اینجا چه کار می‌کنم؟

آدم‌های مجال، با صورت‌های مقوایی و چشم‌های مسدود. روی نیمکت‌های چوبی کنار هم نشسته‌اند. آدم‌های ویران با دست‌های پیر. از این پرستارهای سفیدپوش مو طلایی وحشت دارم. از این باغ خاموش بیگانه، از این درخت-

های سوگوار با سایه‌های غمگین خاکستری، از این شمشادهای صاف منظم، یک اندازه، یک شکل، ایستاده کنار هم، مثل سربازهای آماده به خدمت. (ترقی، دو دنیا 11)

در مرحله آستانگی، راوی در جنگ بین بودن و شدن است؛ درک وی از فردیت خود و محیط اطرافش، به حضورش در لحظه بستگی دارد. حضور در لحظه یعنی پذیرش قضاوت‌های اطراف از ماهیت وجودی وی، قبول تعریف "خود" از دریچه دیگری؛ اما راوی با این مسئله کنار نمی‌آید. از نظر وی اگر هم قرار بر بازتعریف "خود" توسط دیگری باشد، آن دیگری یا خاطرات گذشته یا سرزمین مادری و مردمانش می‌باشند. به همین دلیل تصور می‌کند، اطرافش آدم‌هایی هستند که با پذیرش آموزه‌های جغرافیایی-اجتماعی-فرهنگی غالب ماهیت اصلی خویش را گم کرده‌اند؛ این آدم‌های گم‌شده تعریف درستی از "خود" را به نمایش نمی‌گذارند؛ از یک طرف جامعه، آن‌ها را فقط با فردیت‌های مشخصی می‌پذیرد و از طرفی دیگر، تطبیق اجتماعی و فرهنگی منجر به برهم‌انباشتگی ایماژهای مختلف از "خود" می‌شود که به طور نمادین چشم‌های آن‌ها را بر روی شناخت واقعی از خود می‌بندد. از نظر راوی، شبیه‌سازی فردیت‌ها به هم، برای حفظ هارمونی فضایی جامعه الزامی است.

#### 5. فضای سوم: بازسازی فردیت و روایت خاطره

فضای سوم ذهنی نه تنها به‌عنوان محلی امن برای ذخیره‌سازی خاطرات و تصاویر گذشته است، بلکه در شناخت فرد از خود و دیگری نیز نقش بسزایی را ایفا می‌کند. یکی از دلایلی که منجر به انتخاب فضای سوم می‌شود، عکس‌العمل مقصد در برابر تنهایی فرد مهاجر است؛ یعنی به جای درک وی، فرآیند شکل‌دهی او را آغاز می‌کند. در مجموعه داستان *دو دنیا*، راوی از اینکه تحت نظر باشد و بر اساس دیگری باز تعریف شود، متنفر است. با لجبازی و نافرمانی، بی‌علاقگی خود را نشان می‌دهد. خانم دکتر<sup>23</sup> در مرحله آستانگی نقش بسیار مهمی را در سوق‌دهی وی به تنهایی ذهنی که در عین حال به بهبود او و تجربه پس‌از آستانگی منجر می‌شود، دارد. خانم دکتر، وظیفه‌اش اهلی‌سازی<sup>24</sup> و همانندسازی راوی است. راوی را همانند سربازی می‌بیند که باید مطیع باشد؛ هدف بازتولید فردیت‌های مطیع، سازگار و ثابت است تا از طریق آن‌ها فرم‌های اجتماعی، آیین‌های فضایی و اصول فرهنگی و اجتماعی خود را در جامعه نهادینه کند (اشکرافت، گریفیث، تیفین<sup>25</sup> 10). راوی داستان تصور می‌کند در تطبیق اجتماعی و فرهنگی، ماهیت وجودی انسان‌ها تفاوتی ندارد: «نه من شبیه اینها نیستم. باید با خانم دکتر حرف بزنم. باید حالی‌اش کنم که پریشانی حال من دلیل دارد، دلیلی معقول و قابل فهم» (ترقی، دو دنیا 13)؛ از نظر خانم دکتر تمام بیماران یکسان هستند؛ حال آنکه راوی معتقد است فردیت هر شخص منحصر به آن شخص است و برای روان زخم‌ها نباید تعریف و درمانی یکسان به کار برد. اگر چه خانم دکتر در تلاش برای آشتی وی با محیط اطراف و تشویق وی به هم‌کلامی و معاشرت با دیگران است، اما راوی می‌پندارد که زبانی مشترک بین آن‌ها نیست. در این مرحله منظور راوی ساختار ظاهری و فیزیکی زبان مقصد و گفت‌وگو نیست، چرا که وی به خوبی از کلمات مقصد برای بیان مفهوم خود استفاده می‌کند، بیشتر تاکید راوی به عدم درک درونی است. برای شناخت دنیای درونی و

<sup>23</sup> Lady Dr.

<sup>24</sup> Domestication

<sup>25</sup> Ashcroft, Griffiths, and Tiffin

فردیت ویژه هر فردی باید با نگاهی به دوران قضاوت و با همدردی فرد را بازتعریف کرد. در این بازتعریف، فرد در فضا عمومی جامعه، به علت حس پذیرش و ارزشمندی حاکی از سوی فضای عمومی، بهتر عمل می‌کند.

هنگامی که راوی در فضای عمومی جامعه مقصد آستانگی اجتماعی-فرهنگی را تجربه می‌کند، تقابل بین بودن و شدن، وی را به ساخت فضای سوم ذهنی سوق می‌دهد. انزجار وی از حضورش در غربت، کمرنگ شدن خاطرات وطن و شکل‌گیری "خود" اجباری توسط نیروی فرهنگی-اجتماعی غالب به طرق مختلف نمایان می‌شود. یکی از بارزترین آن‌ها، عکس العمل فیزیکی بدن راوی یا احساس بی‌تفاوتی‌اش در برقراری ارتباط کلامی و تعامل اجتماعی با دیگران است: «پاهایم به زمین چسبیده اند و بدنم متعلق به خودم نیست. چشم‌هایم عبور میکنند، روی هم می‌افتند، تغییر شکل می‌دهند و ناپدید می‌شوند. میان گذشته و حال می‌چرخم بی‌آنکه روی لحظه‌ای مشخص متوقف شوم» (ترقی، نو دنیا 12). خشم درونی راوی منجر به نظاره‌گری و کنترل درونی می‌شود (پیلیپا<sup>26</sup> 21). توصیف حالت فیزیکی و روانی خویشتن در جامعه مقصد و احساس گمگشتگی، توجیهی برای شکل‌گیری فضای سوم ذهنی است. راوی در اعتراض به فردیت جدید، دستورات خانم دکتر را نادیده می‌گیرد؛ پذیرش دستورات به معنای همراهی در به حاشیه‌رانی "خود" وطنی است. «صدا با من حرف می‌زند و مثل امواج رادیویی کهنه، دور و نزدیک یا کوتاه و بلند می‌شود. صدا به من می‌گوید باید بلند شوم، دوش بگیرم، لباس‌هایم را عوض کنم و صبحانه‌ام را پشت میز بخورم» (ترقی، نو دنیا 15). از دید راوی، همسو شدن با آداب زندگی روزمره و همانند دیگری شدن از سازوکارهای نیروی غالب برای کنترل فردیت می‌باشد. نیروی غالب به شکل کنش‌و-تعاملی دو طرفه عمل می‌کند؛ «توانایی انسان‌ها برای هماهنگی با دیگران» به تثبیت گفت‌وگو غالب فرهنگی و اجتماعی منجر می‌شود (عملی رضایی 83). خانم دکتر در تلاش برای نهادینه‌سازی چنین تعاملی در ذهنیت راوی است. هنگامیکه فردیت وی از نظر دیگری قابل درک و احترام نباشد، الزامی برای به رسمیت‌شناسی محیط اطرافش ندارد. به همین دلیل علی‌رغم رنجش وی از همانندسازی انسان‌ها و یکسان‌پنداری فردیت آن‌ها، او نیز دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد؛ و افراد بستری شده در کلینیک را یکسان می‌پندارد و ذهنیت و فردیت آن‌ها را به نیروی غالب تعمیم می‌دهد: هدف تمامی آن‌ها، اهلی‌سازی فضایی<sup>27</sup> بیماران است. بدین دلیل از آن‌ها به‌عنوان صدا نام می‌برد.

خانم دکتر تصور می‌کند «فردیت محصول تعاملات دوجانبه است و به تنهایی و در خلوت ساخته نمی‌شود» (رابینسون 4)؛ اما راوی معتقد است که فردیت انباشت کشمکش‌های درونی ایماژهایی است که انعکاسی از او در شرایط فضایی و زمانی مختلف است. هر قدر میزان کشمکش بین این ایماژها بیشتر باشد، سلامت روان فرد بیشتر در معرض فروپاشی است. برای رهایی از چنین روان‌زخمی خانم دکتر او را تشویق به نگارش خاطرات و خواب‌هایش می‌کند. در مرحله آستانگی سرانجام نقطه مشترک و زبان مشترکی بین آن‌ها پیدا می‌شود، که همان بازروایت گذشته است. فرد مهاجر با بیان خاطرات گذشته، مجدداً حس ارزشمند بودن را تجربه می‌کند و می‌تواند حضور فعال‌تری در مناسبات اجتماعی داشته باشد: «باید از گذشته فاصله بگیرم و به زمان حال برگردم. باید "من" کنونی‌ام را بشناسم و این موجود واقعی را در فردا و آینده مجسم کنم. نمی‌توانم. از آینده وحشت دارم و "امروز" زمان خالی و معلق‌ست که به هیچ مکانی متصل نیست. تنها

<sup>26</sup> Pylypa

<sup>27</sup> Spatial domestication



گذشته واقعیت دارد.» (ترقی، دو دنیا 19). بازروایت خاطرات، نیروی غالب را به چالش می‌کشد که حضور راوی را در لحظه حال می‌خواهد و سعی در اهلی‌سازی او برای آینده‌ای امن‌تر دارد. اما راوی می‌داند آنچه وی را تعریف می‌کند یا تعریفی که از خود دارد وابسته به گذشته‌اش است. وقتی تصمیم به نگارش می‌گیرد، اولین نشانه‌های بهبودی در وی ظاهر می‌شود. به بیان فوکو، قدرت به شکل تعامل دوطرفه خودش را در هماهنگی انسان‌ها با دیگری تثبیت می‌کند؛ به همین دلیل خانم دکتر سعی در نهادینه‌سازی این ساز و کار قدرت در ذهن راوی دارد (عاملی رضایی 83). هدف نهایی، هنجارسازی فرد و کنترل بی‌انضباطی‌های اجتماعی و روان است (سمیعی 1)؛ آموزش زندگی اجتماعی که در کلینیک روانی در حال اجراست، مانع نگاه منفی راوی به پیرامونش می‌شود: "به نگاه خودم اطمینان ندارم و می‌دانم که دنیای بیرون آن‌طور که من می‌بینم نیست" (ترقی، دو دنیا 20)؛ این اعتراف بیانگر اهمیت ارتباط با دیگری برای شناخت "خود" می‌باشد: اگر "دیگری" نباشد تا از دریچه نگاه او خود را بازتعریف کنیم، فردیت به مرور ناپدید می‌شود.

در مرحله آستانگی، راوی خود را دارای فردیت "دیگر مفهومی"<sup>28</sup> (باختین<sup>29</sup> 270) می‌بیند؛ به بیان دیگر، فردیت راوی در سه شکل ظاهر می‌شود: "خود" برای "خود" که به معنی فردیت یا من ساخته‌شده در گذشته و توسط آموزه‌های وطنی است، که این شکل از ماهیت فردی در فضای عمومی مقصد کم‌رنگ می‌شود و فرد مهاجر ناگزیر به خلق فضای سوم ذهنی است تا میراث وطنی خویش را حفظ کند. حالت دوم از فردیت، "خود" برای دیگری است. به این مفهوم که فرد در جامعه مقصد باید بین انباشت ایماژهای ساخته‌شده از فردیت خود مرتباً انتخاب کند که کدامین ایماژ را به نمایش بگذارد تا مورد قبول و درانیت اجتماعی باشد. حالت سوم دیگری برای "خود" یا من است، یعنی خود یا انباشت ایماژهایی از "خود" توسط دیگری تعریف می‌شود؛ شناخت فرد از خود وابسته به حضور و نظر دیگری است. بر اساس چنین تعریفی از "خود"، نه تنها هم صدایی یا دیگر مفهومی ذهنی در فضای سوم وجود دارد، بلکه فردیت دیگر مفهومی وابستگی خود را به مکان و زمان نشان می‌دهد. «خانم دکتر: خواب‌هایت را بنویس. تو که همیشه از گذشته‌ات حرف می‌زنی، خاطره‌هایت را بنویس. می‌نویسم. خط می‌زنم. دنبال کلمه‌ها می‌گردم. فکرهایم آشفته‌اند و جمله‌هایم سروته ندارند» (ترقی، دو دنیا 23)؛ بهترین راه مدیریت چندصدایی فردیت و ذهن مهاجر، اعطای فرصت یکسان به آن‌ها برای ابراز و ظهور است، این امر در خاطره نویسی محقق می‌شود.

استفاده از خاطرات و روایت آن‌ها حرکتی برضد کنترل فرد و ذهنیت او نیز می‌باشد:

دنبال قصه‌ام می‌گردم.. شاید برای همین است که می‌نویسم و هیچ وقت راضی نیستم. انگار همچنان به دنبال آن اولین قصه می‌گردم. اگر بتوانم بنویسم، خوب خواهم شد. می‌خواهم خوب شوم. خودم را به این شکل ناتوان و بیمار، قبول ندارم. می‌دانم این غریبه که در جانم خانه کرده مهمانی ناخوانده و غریبه است و حضورش موقتی‌ست. هر چه توی سرم می‌گذرد، می‌نویسم. مهم نیست که آشفته و درهم‌اند. سلامت روانی من در گرو نوشتن فکرها، حس‌ها و خاطره‌هایم است. (ترقی، دو دنیا 23-24)

<sup>28</sup> Heteroglossia

<sup>29</sup> Bakhtin

راوی نگارش خاطرات را می‌پذیرد اما با این بازسازی گذشته، به جنگ با نظام غالب می‌رود. وی ترجیح می‌دهد به زبان مادری خود بنویسد و این انتخاب نشان دهنده این است که راوی از یک سو برتری زبانی خود را به رخ می‌کشد و از سویی دیگر به نیروی غالب اجازه ورود و دسترسی به فضای سوم ذهنی خود را نمی‌دهد و از این طریق سعی در حفظ استقلال و فردیت خود دارد. فاصله‌گیری از گذشته و زیستن در لحظه حال درمان ذهن آشفته راوی است؛ به عقیده‌اش این امر زمانی محقق می‌شود که خود را میان خاطرات گذشته دوباره بازتعریف کند: اولین قصه به طور استعاری به وطن اشاره می‌کند که جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی آن بر شکل‌دهی اولیه فردیت و حس تعلق فرد به خودش تاثیر بسزایی دارد. خاطرات به‌مثابه «سنگ نوشته‌ای قدیمی که می‌بایست معنایش را کشف کنند» می‌باشند (ترقی، دو دنیا 25)؛ بازسازی گذشته به راوی این فرصت را می‌دهد تا به "خود" وطنی‌اش نزدیک‌تر شود و آن را دوباره بسازد؛ در عین حال سرزمین بیگانه با بازنگری تراوشات ذهنی راوی در روایت مکتوب او، به شناختش می‌پردازد اگر چه این شناخت، هم در راستای بهبود شرایط زیستی مهاجر و هم شکل‌دهی فردیت وی به کار برده می‌شود. همانطور که ویجی آگنو<sup>30</sup> اعتقاد دارد، خاطرات در حقیقت پلی بین گذشته فرد و گذشته جمعی فرد<sup>31</sup> هستند (4). در مرحله آستانگی، گذشته جمعی در فضای عمومی جامعه مقصد نمود کمتری پیدا می‌کند و چون راوی نمی‌تواند فضای عمومی آن جامعه را به نشانه‌های فرهنگی و اجتماعی وطن خودش مزین کند پریشان‌حالی را تجربه می‌کند.

روایت خاطره به‌مثابه رابطه درمانی فرد با خودش اجازه دسترسی به مفاهیم مشترک وطنی و هویت یا ناخودآگاه جمعی را به راوی و خانم فکتر می‌دهد؛ از آنجایی که این رابطه بر مبنای تجربیات گذشته راوی است، وی حتی به صورت گذرا احساس خوشبختی را در جامعه مقصد تجربه می‌کند. این احساس خوشایند به دلیل تجربه "فردیتی منسجم"<sup>32</sup> است که راوی را به مرحله پساآستانگی می‌برد. مرحله پساآستانگی مرحله‌هایی راوی است:

حس می‌کنم از سفری طولانی آمده‌ام، از انتهای تاریکی، از کشف موهبت‌های کودکی و ترس‌های بزرگ؛ از تماشای مرگ. نوشته‌هایم را کنار می‌گذارم. خانم دکتر از بهبودی و بازگشت من از آن سفر پرپیچ و خم، راضی-ست. امروز [...] با اتفاق‌های واقعی و حضور ملموسش، مرا در خود فرو می‌کشد و گذشته به تاریخی در پشت سر [...] تبدیل می‌شود. فرمان سرنوشتم را به دست می‌گیرم. رو به فردا می‌ایستم [...]. می‌خواهم به امروز فکر کنم. (ترقی 6-205)

راوی، پس از کشمکش عمیق با خود و دیگری، سرانجام از مرحله بینابینی عبور و زمان حال را برای زیستن انتخاب می‌کند. برای رهایی از خاطرات گذشته، بازروایت خاطرات، فرد را به زیستن در لحظه حال تشویق می‌کند: «شاید این وقت سرمستی، این فرصت متعالی، لحظه‌ای گذرا باشد، که حتما هست. مهم نیست. خاطره‌اش را نگه می‌دارم و با یاد این امروز، ته‌مانده روزهای آینده را رنگین می‌کنم» (ترقی، دو دنیا 215)؛ خاطره‌نویسی به معنای سفری از بیرون به درون، برای احیا "خودی" که دچار مرگ استعاری شده بود، می‌باشد.

## 6. نتیجه‌گیری

<sup>30</sup> Vijay Agnew

<sup>31</sup> Collective past

<sup>32</sup> Coherent Subjectivity

در مهاجرت، فرد با انباشت ایماژهای مختلف از خود، دارای فردیتی دگر مفهوم می‌شود. این فردیت به طور مثبتی به ایجاد ارتباط فرد با دیگری منجر می‌شود؛ هر چه تطابق ایماژها با فضای عمومی جامعه مقصد بیشتر باشد، فرد در روابط خود موفق‌تر عمل می‌کند و در جامعه مقصد جایگاه بهتر و ثابت‌تری می‌یابد. اما اگر فرد به هر دلیلی پلی بین ایماژهای "خود" وطنی و ایماژهای ساخته شده در سرزمین بیگانه پیدا نکند، به تدریج این چندصدایی ایماژها فرد را به ذهن‌پریشی دچار می‌کند. چنین فردی به مرور تنهایی را به ارتباط جمعی ترجیح می‌دهد و در انزوا به ساخت فضای سوم ذهنی مشغول می‌شود که در آن نشانه‌های فرهنگی و اجتماعی وطن را مرور می‌کند. به همین دلیل، فرد مهاجر سه مرحله آستانگی را نیز تجربه می‌کند. در مرحله پیش‌آستانگی، بدلیل جدایی فرد از وابستگی‌های عاطفی و خاطرات خود روان‌زخمی فرهنگی-جغرافیایی-اجتماعی را تجربه می‌کند. در مرحله آستانگی، واماندگی بین گذشته و حال، سلامت روانی فرد را به مخاطره می‌اندازد و وی را مجبور به بازروایت خویشتن می‌کند. نگارش و ثبت خاطرات به فرد کمک می‌کند تا وارد مرحله پس‌آستانگی شود و از این طریق زندگی و روابط اجتماعی خود را دوباره آغاز کند.

## The Liminality of Subjectivity: Space and Memory Narrative in Goli

### Taraghi's *Two Worlds*

# Pre-print Version

Abstract

**Introduction:** This research aims to investigate the role of geo-sociocultural liminality in the reconstruction of subjectivity and show how it can persuade a person to create a liminal 'Self' which eventually leads to the creation of mental space and memory narrative. The theoretical frameworks which are mainly based on Henri Lefebvre's theories of space and Victor Witter Turner's theory of liminality are applied to Goli Taraghi's *Two Worlds*.

**Background of Study:** This article focuses on *Two Worlds* and it is designed to study it by demonstrating the geo-sociocultural effects on subjectivity reformation. It shows that memory narrative can be viewed as a reaction to those effects on subjectivity representation and 'Self-superimposition'. 'Self-perception' is categorized in three levels: 'Self' in the pre-liminal level, 'Self' in liminal status, and 'Self' in the post-liminal stage. *Two Worlds* shows not only the effects of spatiality on construction of 'Self' but also the unreliability of subjective truth and memories. Moreover, visualization of memories can be the product of mental space which the character uses it as a power to regain her lost subjectivity. *Two Worlds* portrays the attempts of an immigrant in the assimilation process; when the immigrant has to produce different 'Self-

images’, the superimposition of those images may result in the creation of mental geography because there should be a space to store the homeland’s images and memories. If the narrator cannot be involved in the act of communication and interaction, she has to find a way to reveal herself. In *Two Worlds*, writing is helpful in the process of ‘Self-assessment’ and ‘Self-healing’; it is a transition from liminality to post-liminality.

**Methodology:** The present study applies an interdisciplinary approach that integrates perspectives from different fields of knowledge; i.e., geography, sociology, and culture. While Lefebvre’s theories of space are used to emphasize the role of spatiality in the reconstruction of subjectivity, Turner’s theory of liminality is used to explain how geo-sociocultural in-betweenness causes ‘Self-liminality’. Through this interdisciplinary study, memory narrative is introduced as a means to help the reconstruction of subjectivity and the reconciliation between different ‘Self-images’. In other words, Henri Lefebvre’s theories of triad spaces is used to analyze the role of everyday rituals in both spatial understanding and ‘Self-perception’; the ‘Self’ is affected when the spatial representations cannot be matched with personal preferences and choices. The discrepancies between different ‘Self-images’ may result in the experience of liminality in all aspects of life; the concept of liminal subjectivity intersects with geo-sociocultural mourning and memory narrative which can be the product of culture and spatiality.

**Conclusion:** *Two Worlds* offers a site to study the dynamic relations between geo-sociocultural factors and subjectivity which use the memory narrative to find a connection between the ‘Self’ images in the mental space and the ‘Self’ images in public spaces. Studying *Two Worlds* shows that not only liminality has both spatial and temporal dimensions and can affect the process of ‘Self-reconstruction’ but it can also influence the assimilation and psychological well-being of immigrants in host countries. Experiencing ‘Self-liminality’ makes the immigrants aware of their objectification and subordination processes; they are spatial users whose roles are to improve spatial growth. This objectification is a sort of permission to be in public spaces and participate in daily rituals.

**Keywords:** Geography, Liminality, Memory, Spatiality, Subjectivity, Goli Taraghi, *Two Worlds*

**References:**

Alboghobeish, Abdollah and Ameneh Bakhtiyari. "Postcolonial Reading of Goli Taraghi's Collection of Stories *Two Worlds*, based on Bhabha, k. Homi's Thoughts." *Research of Fictional Literature*, vol. 11, no. 1, 2022, 49-72, DOI: 10.22126/RP.2021.5622.1243.

Ameli Rezaee, Maryam. "Power and Truth in Lion and Cow Story in *Kalila and Demna*." *Tarbiyat Modares Publication*, vol. 14, no. 58, 2017, 81-104.

Agnew, Vijay. *Diaspora, Memory, and Identity: A Search for Home*. Toronto Press, 2005.

Ashcroft, Bill, Gareth Griffiths, and Helen Tiffin. *Post-Colonial Studies. The Key Concepts*. London and New York: Routledge Taylor and Francis Group, 2000.

Bakhtin, Mikhailovich Mikhail. *The Dialogic Imagination*. Austin and London: University of Texas, 1981.

Lefebvre, Henri. *The Production of Space*. New Jersey: Wiley-Blackwell, 1992.

Lefebvre, Henri. *Introduction to Henri Lefebvre's Production of Space*. Tehran: Tisa Publication, 2014.

Saedi, Ahmad, Narges Ganji, and Farzaneh Haji-Ghasemi. "The Comparison of the Structure of Time in Goli Taraghi's *Return* and Ahlam Mosteghanemi's *Memory in the Flesh*." *Research Institute of Humanities and Cultural Studies*, vol. 2, no. 6, 2013, 93-109.

Pylypa, Jen. "Power and Body Practice: Applying the Work of Foucault to an Anthropology of the Body." *Arizona Anthropologist*, vol.13, 1998, 21-36.

Pourjafari, Fatemeh. "The Bewitching Maze of the Past: The Study of Nostalgia in Goli Taraghi's Short Fiction." *Theory and Practice in Language Studies*, vol. 4, no. 2, 2014, 320-26. Doi: 10.4304/tpls. 4.2.

Robinson, Cory Stephen. "Trust, Transparency, and Openness: How Inclusion of Cultural values shapes Nordic National Public Policy Strategies for Artificial Intelligence (AI)." *Technology in Societies*, vol. 63, 2020, 1-15, Doi.org/10.1016/j.techsoc.2020.101.421.

Samei, Shabnam. "Discipline and Punish written by Michel Foucault." Ketabchi.

Shabankare, Najafi Nasser and Bahar Mehrabi. "Torn Between Two Worlds: Hybridity and In-between Identity Recognition in Goli Taraqqi's *Two Worlds*." *Advances in Language and Literary Studies*, vol. 5, no. 5, 2014.

Shurgaia, Tea. "From Two Worlds to Twin Characters- Evolution of Dual Existence in Goli Taraghi's Fiction." *SEI*, vol. 7, 2020, 259-78.

Sokhanvar, Jalal and Erfan Rajabi. "Literary Techniques and the Everyday Rhythms as Practices of Production of Space in Don Delillo's *Zero K*." *Critical Language and Literary studies*, 15, 21, 2018, 179-198.

Taraghi, Goli. *Two Worlds*. Tehran: Niloufar Publication, 2002.

Turner, Victor. *The Ritual Process: Structure and Anti-Structure*. New York: Routledge, 1969.

# Pre-print Version